

## نقش دولت در اقتصاد

جاوید مرادزاده<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>دانشجوی دکتری اقتصاد بخش عمومی دانشگاه تبریز ، javidmoradzaade@yaahoo.com

### چکیده

آمریکا به سیستم اقتصاد آزاد خود به عنوان مدل برای کشورهای دیگر دنیا اشاره می کند. موفقیت اقتصادی کشور گوبای این حقیقت است که اقتصاد وقتی که دولت داد وستدها و افراد را به حال خود گذاشته تا با شایستگی خود در بازارها آزادانه رقابت کنند، به بهترین وجه عمل می کند. ولی دقیقاً تا چه حد داد وستدها در سیستم اقتصاد آزاد آمریکا "آزاد" هستند؟ جواب آن این است: " نه کاملاً ". سیستم پیچیده ای از قوانین و مقررات دولتی ، بسیاری از جنبه های عملیات داد وستد را تشکیل می دهند. هر ساله، دولت هزاران صفحه از قوانین و مقررات جدید، که اغلب با جزئیات دقیق و فراوان آنچه را که داد وستدها اجازه انجام آنها را داشته و یا ممنوع از انجام هستند را منتشر می سازد. در سالهای اخیر، قوانین و مقررات در برخی عرصه هاتنگ تر و در برخی دیگر سهل تر شده است. در واقع، مضمون پایدار تاریخ اقتصاد آمریکای معاصر بیشتر دوروبر حد دخالت دولت در امور داد وستد دور زده است.

### واژه های کلیدی

اقتصاد، دولت، جامعه، آمریکا، سازمان

### اقتصاد آزاد در برابر دخالت دولت

از لحاظ تاریخی، خط مشی دولت آمریکا در رابطه با داد و ستد را می توان در واژه فرانسوی " لاسیژفیر - (Laissez - Faire)" به معنای " بحال خودگذاری" تشریح نمود. این تصور از فرضیات اقتصادی آدام اسمیت ( Adam Smith )، اسکاتلندی قرن هیجدهم سرچشمه می گیرد که نوشته های وی به طرز زیادی بر رشد سرمایه داری آمریکا تاثیر گذارد. اسمیت اعتقاد داشت که منافع خصوصی می باید عنانی آزاد داشته باشد. تا وقتی که بازارها آزاد و رقابت طلبانه باشند، عملکردهای افراد، که از سوی منافع شخصی به حرکت در می آید، برای رفاه کل جامعه بکار خواهد رفت. اسمیت تا حدی که دولت قوانین اساسی اقتصاد آزاد را تثبیت نماید طرفدار دخالت دولت بود. ولی حمایت وی از سیستم اقتصاد آزاد بود که در آمریکا، کشوری که بر پایه ایمان به افراد و عدم اطمینان به مسئولین بنا شده بود، برای او طرفدارانی را پیدا کرد. سیستم اقتصاد آزاد مانع مراجعه اشخاص به دولت جهت کمک در بسیاری از موارد نشده است. برای مثال، شرکت های راه آهن در قرن نوزدهم کمک های دولتی فراوانی بشکل زمین و سوبسیدهای عمومی از دولت دریافت کردند. مدتهای مدیدی است که صنایعی که مواجه با رقابت شدید از سوی کشورهای خارجی می شوند از دولت تقاضا می کنند که از طریق خط مشی های بازرگانی از آنها حمایت و محافظت کنند. کشاورزی آمریکا، که تقریباً تماماً در دست افراد می چرخد، تا حدی زیاد از کمک های دولت بهره گرفته است. صنایع دیگری نیز بدنبال کمک از دولت بوده و کمک های فراوانی چون کاهش مالیات ویا سوبسیدهای دولت دریافت نموده اند. نظارت دولت از صنایع خصوصی را می توان به دو دسته تقسیم کرد - - نظارت اقتصادی و نظارت اجتماعی که شرح هر دو در زیر می آید. نظارت اقتصادی، اساساً در صد کنترل قیمت هاست. این نظارت دولتی که در تئوری جهت حمایت و حفاظت مصرف کنندگان و کمپانی های معینی ( اساساً داد و ستدهای کوچکتر) ازسوی کمپانی های پر قدرت تر طرح ریزی شده اغلب به دلایلی که مثلاً اوضاع بازاری آنقدر مساعد رقابت نیست که بتوان چنین حمایت هایی را اعمال کرد توجیه شده است. در برخی از موارد، نظارت های اقتصادی جهت حفاظت کمپانی ها از آنچه که آنها رقابت مخرب با یکدیگر نامیده اند، ناشی شده است. نظارت اجتماعی، از سوی دیگر، در ترویج اهداف غیر اقتصادی مانند محیط کار امن تر و یا محیط زیست سالم تر است. نظارت های اجتماعی در صدد تضعیف و یا منع عمل کردهای مضر کمپانی ها وتشویق رفتارهای مساعد اجتماعی می باشند. برای مثال، دولت، دود ناشی شده از کارخانه ها را کنترل می کند و به کمپانی هایی که به کارمندان خود منافع بازنشستگی و بیمه درمانی که بر طبق استانداردهای معینی عمل می کند کمکهای مالیاتی می نماید.

تاریخ آمریکا مکرراً شاهد نوسان بین اصول اقتصاد آزاد و نیاز به نظارت دولت از هر دونوع آن بوده است. در طول ۲۵ سال اخیر، لیبرال ها و محافظه کاران به دنبال کاهش و یا از بین بردن برخی از نظارت های دولتی بوده اند و براین توافق دارند که برخی از این نظارت ها به اشتباه وبا هزینه ای که ازجیب مصرف کنندگان می رفته، کمپانی ها را از رقابت محفوظ داشته است. رهبران سیاسی بر سر نظارت اجتماعی اختلافاتی عمیق با یکدیگر داشته اند. لیبرال ها بیشتر طرفدار دخالت دولت در راه ترویج هدفهای غیر اقتصادی بوده اند در حالیکه محافظه کاران آنرا بعنوان تجاوزی قلمداد می کنند که داد و ستدها را از رقابت سالم و کارایی لازم باز می دارد.

**دخالت دولت**  
در روزهای اولیه حیات کشور، رهبران دولت تا حد زیادی از نظارت بر داد و ستد ها خود داری می کردند. با آغاز قرن بیستم، استحکام و ادغام صنایع آمریکا بشکل کمپانی های پر قدرت دخالت دولت را جهت محافظت از داد و ستدهای کوچکتر و افراد ملزم ساخت. در سال ۱۸۹۰، کنگره آمریکا لایحه آنتی تراست شرمین را تصویب نمود، قانونی که جهت برقراری مجدد رقابت و احیای اقتصاد آزاد از طریق درهم شکستن ارگان های انحصار طلب تدوین شده بود. در سال ۱۹۰۶، قوانینی وضع شد که تضمین میکرد که مواد غذایی و داروها به طور صحیح برجسب داشته و گوشت قبل از فروش بدقت بازرسی می شود. در سال ۱۹۱۳، دولت سیستم بانکداری فدرال نوینی را بنام اندوخته فدرال تاسیس کرد تا بر ذخیره پولی کشور نظارت کرده و کنترلی چند بر فعالیتهای بانکداری های مملکت داشته باشد.

بزرگترین تغییرات در نقش دولت در طی دوران نیو دیل (New Deal) که همانا پاسخ گره گشای پرزیدنت فرانکلین دی روزولت به کساد عظیم بود، صورت گرفت. ایالات متحده در طی دهه ۱۹۳۰ متحمل وخیم ترین بحران اقتصادی و بالاترین نرخ بیکاری در تاریخ خود گشت. برخی از آمریکائیان به این نتیجه رسیدند که سرمایه داری بدون نظارت با شکست روبرو شده است. از این رو به دولت چشم دوختند تا این دوران سخت را برای آنها سهل و آنچه را که بنظر می رسید رقابت خود ویرانگر باشد کاهش دهد. روزولت و کنگره یک سری قوانین جدید که به دولت قدرت دخالت در اقتصاد را می داد وضع کردند. این قوانین برفروش سهام نظارت کرده، حقوق کارگران را جهت تشکیل اتحادیه های کارگری به رسمیت شناخته ، مقرراتی برای دستمزدها و ساعات کار فراهم کرده، منافع نقدی جهت بیکاران و در آمد بازنشستگی جهت سالمندان مهیا نموده ، سوبسیدهای برای زارعین مهیا نموده، پس اندازهای بانک ها را تضمین کرده و اختیار توسعه منطقه ای بسیار عظیمی را در تنسی ولی ( Tennessee Valley ) بدست گرفت.

از دهه ۱۹۳۰ بدین طرف قوانین گوناگونی جهت حمایت از کارگران و مصرف کنندگان وضع شد. برای مثال غیر قانونی اعلام شد که یک کارفرما در استخدام افراد بر اساس سن، جنس ، نژاد و یا اعتقادات مذهبی بین آنها تبعیض قائل شود. کار کردن بچه ها ممنوع شد. حق تشکیل، معامله و اعتصاب اتحادیه های کارگری مستقل جهت تضمین شد. دولت کدهای بهداشتی و ایمنی محل کار را صادر و به مورد اجرا گذاشت. تقریباً هر محصولی که در آمریکا فروخته می شود به نحوی توسط نوعی از نظارت های دولتی مورد بازرسی قرار می گیرد: تولیدکنندگان مواد غذایی می بایست دقیقاً آنچه را که در قوطی کنسرو، بسته و یا بطری می فروشد درج کنند؛ هیچگونه دارویی بدون آنکه تمام وکمال تحت آزمایش های کامل قرار نگیرد نمی تواند به بازار عرضه شود؛ اتومبیل ها می بایست با آخرین استانداردهای ایمنی ساخته شده و می بایست استانداردهای آلودگی هوا را بگذرانند. قیمت کالاها می بایست به روشنی بروی برجسیبی نوشته شده و آگهی دهندگان نمی توانند باعث گمراهی مصرف کنندگان شوند.

تا اوایل دهه ۱۹۹۰ ، کنگره بیش از صد آژانس نظارت فدرال را در هر سطحی از بازرگانی گرفته تا ارتباطات ، و از انرژی هسته ای گرفته تا ایمنی محصولات و از داروسازی تا امکانات استخدامی، تاسیس کرده بود. در میان جدیدترین این آژانسها اداره هوانوردی فدرال (Federal Aviation Administration) است که در سال ۱۹۶۶ تاسیس شد و قوانین ایمنی مربوط به خطوط هوایی را به اجرا می گذارد و همچنین اداره ایمنی ترافیک اتوبان های ملی ( National Highway Traffic Safety Administration ) است که در ۱۹۷۱ تاسیس شده و نظارت بر اتومبیل ها و ایمنی رانندگان را بعهد ه دارد. هردو این موسسات بخشی تحت نظر وزارت راه و ترابری فدرال عمل می کنند.

بسیاری از آژانسهای نظارتی چنان سازمان یافته اند که از پرزیدنت مجزا و در تئوری، از فشارهای سیاسی بدور باشند. آنها توسط هیئت های مستقلی اداره می شوند که اعضای آنها توسط پرزیدنت انتخاب شده و می بایست توسط سنای آمریکا تایید شوند. بر طبق قانون، این هیئت ها می بایست کمیسیونرهایی را در خود داشته باشند که از هر دو حزب سیاسی بوده و دوره معینی را که معمولاً بین ۵ تا ۷ است خدمت کنند. هر آژانسی دارای کارمندانی است که اغلب بیش از هزار نفرند. کنگره بودجه لا زم را به این آژانس ها داده و عملیات آنها را نظارت می کند. این آژانس های نظارتی تا حدی شبیه دادگاهها عمل می کنند. آنها محکمه هایی را که شبیه دادرسی های دادگاههاست به راه می اندازند و حکم رای آنها منوط به مرور دادگاههای فدرال است. علیرغم استقلال رسمی آژانس های ناظر، اعضای کنگره اغلب بدنبال اعمال نفوذ بر کمیسیونرها به نفع موکلان خود هستند. برخی از منقدین ادعا می کنند که داد و ستدهای گوناگون در موارد زیادی تاثیر بیش از اندازه ای بر روی آژانس هایی که بر آنها نظارت می کنند داشته اند؛ مقامات رسمی آژانس اغلب از جزئیات داد و ستد هایی که بر آنها قرار است نظارت کنند، طلب اطلاعات می کنند و بسیاری از آنها به محض آنکه دوره تصدی آنها بعنوان ناظر بپایان می رسد، در آن صنایع شغل های پردرآمدی را می یابند. کمپانی ها نیز شکایات خود را دارند. برخی از منقدین شرکت ها شکایت از این دارند که مقررات و نظارتهای دولت اغلب به محض نوشته شدن، به خاطر تغییرات سریعی که در داد و ستد و وقوع می پیوندند ، کهنه می شوند.

### کوشش های فدرال در جهت کنترل حق انحصارطلبی

انحصارطلبان در میان اولین ارگانهای تجارتي بودند که دولت فدرال به جهت منافع افراد جامعه در صد نظارت و کنترل آنها بر آمد. ادغام کمپانی های کوچکتر و تشکیل کمپانی های عظیمتر برخی از شرکت های بسیار بزرگ را قادر ساخت تا از طریق " تثبیت " قیمت ها و یا با زیر قیمت فروختن نسبت به رقبا از مقررات بازار فرار کنند. اصلاح طلبان ادعا می کردند که این روش ها عاقبت مصرف کنندگان را با قیمت های بالاتر و انتخابات کمتری در بازار روبرو می کند. قانون آنتی تراست شرمین که در سال ۱۸۹۰ وضع شد، اعلام داشت که هیچ شخص و یا داد و ستدی قادر به انحصاری کردن یک تجارت نیست و همچنین نمی تواند باکس دیگر تلفیق شده و تجارت را محدود سازد. در اوایل دهه ۱۹۰۰، دولت از این قانون استفاده کرده تا کمپانی استاندارد اویل را کفلر و چندین شرکت بزرگ دیگر را که گفته می شد از قدرت اقتصادی خود سوء استفاده کرده اند، خرد کند.

در سال ۱۹۱۴، کنگره ۲ قانون دیگر را که جهت تقویت قانون آنتی تراست شرمین طرح ریزی شده بود، تصویب کرد: قانون آنتی تراست کلیتون (Clayton) و قانون کمیسیون بازرگانی فدرال (Federal Trade Commission). قانون آنتی تراست کلیتون به روشنی بیشتر ممنوعیت تجارت غیر قانونی را تعریف نمود. این قانون تبعیض قیمت را که به برخی از خریداران منفعت بیشتری را می داد ممنوع کرد و معاملاتی را که در آن کارخانجات فقط به معامله گرانی که موافقت می کنند تا محصولات یک کارخانه رقیب را نخرند، جنس و کالا می فروشد را ممنوع ساخت؛ و نیز برخی دیگر از ادغامات و دیگر عمل کردهایی که رقابت را کاهش می داد غیر قانونی اعلام نمود. قانون کمیسیون بازرگانی فدرال، کمیسیونی دولتی را تشکیل داد که هدف آن جلوگیری از عمل کردهای تجارتي تبعیض آمیز و ضد رقابتي بود.

منقدین اعتقاد داشتند که حتی این ابزار ضد انحصارطلبی نوین نیز کاملاً موثر نبودند. در سال ۱۹۱۲، شرکت فولاد ایالات متحده، که بیش از نیمی از تولیدات فولاد آمریکا را کنترل می کرد متهم به تولید جو انحصارطلبی در بازار شد. اقدامات قانونی علیه این شرکت تا سال ۱۹۲۰ بطول انجامید و در آن سال دادگاه عالی تصمیم مشهوری را اتخاذ کرد و رای بر این داد که شرکت فولاد جو انحصارطلبی تولید نکرده بدان علت که درگیر منع " غیر منصفانه " تجارتي نشده است. دادگاه به دقت فراوان فرق بین بزرگ و انحصار طلبی یک شرکت را فرق گذاشت و نظر داد که حجم عظیم یک شرکت اساساً بد نیست. دولت به پیگیری های ضد انحصار طلبی پس از جنگ جهانی دوم ادامه داد. کمیسیون بازرگانی فدرال و بخش ضد انحصار طلبی وزارت دادگستری مراقب انحصارات بالقوه بوده و جلوی ادغامات شرکت هایی که رقابت را آنقدر کاهش می دهند که باعث زیان مصرف کننده می شوند، را می گیرند. چهار مورد ذیل نشان دهنده چنین فعالیت هایی است: در سال ۱۹۴۵، در موردی که شرکت آلومینیم آمریکا درگیر بود، دادگاه استیناف فدرال این مورد را که سهم بازار یک شرکت تا چه حد می تواند برسد قبل از آنکه بتوان آن را متهم به عمل کردهای انحصارطلبی کرد، مورد رسیدگی قرار داد. دادگاه به ۹۰ درصد قانع شد و خاطر نشان ساخت که " مشخص نیست که آیا ۶۰ یا ۶۵ درصد کافی است یا خیر و قطعاً ۳۳ درصد کافی نیست." در سال ۱۹۶۱، برخی از کمپانی ها در صنعت تاسیسات برق مقصر و مجرم در تثبیت قیمت ها در جهت محدود کردن رقابت در بازار شدند. کمپانی های فوق موافقت به پرداخت مبالغ هنگفت به مصرف کنندگان شده و برخی از مدیران اجرایی شرکت ها به زندان افتادند. در سال ۱۹۶۳، دیوان عالی ایالات متحده تصمیم گرفت که اگر تعدادی از شرکت ها سهم بزرگی از بازار را در اختیار گیرند می توان مورد را ضد رقابتي عنوان کرد. این مورد به بانک ملی فیلا دلفیا مربوط می شد. دادگاه رای داد که اگر ادغام شرکت ها باعث شود که یک کمپانی سهم بیش از اندازه ای از بازار را در اختیار گیرد و اگر شواهدی وجود نداشت که این ادغام مضر نیست، ادغام نمی تواند صورت گیرد.

در سال ۱۹۹۷، دادگاه فدرال بدین نتیجه رسید که با اینکه خرده فروشی صرفاً یک داد و ستد غیر متمرکز می باشد، خرده فروشان معینی همچون " فروشگاههای بزرگ " محصولات اداری در بازارهای اقتصادی مجزایی به رقابت می پردازند. در آن بازارها، ادغام دو شرکت اصلی، ضد رقابتي محسوب می شود. این مورد مربوط به یک شرکت تولید محصولات دفتری خانگی، استیپلز (Staples) و کمپانی محصولات ساختمانی، هوم دی پو (Home Depot) بود. این ادغام مورد موافقت قرار نگرفته و رد شد.

همانطور که این مثال ها نشان می دهند، همیشه آسان نیست که چه موقعی تخلف از قوانین انحصار طلبی بوقوع می پیوندد. تحلیل گران اغلب در ارزیابی اینکه آیا کمپانی ها به حد انحصار طلبی رسیده اند یا خیر با یکدیگر توافق ندارند. اوضاع اقتصادی مرتب در حال تغییر است و نظارت شرکت هایی که بنظر در یک مرحله تهدید انحصار طلبی محسوب می شوند ممکن است در مرحله دیگر تهدید کمتری به حساب آیند. برای مثال نگرانی در رابطه با قدرت بیش از حد انحصار طلبی های استاندارد اوپل در اوایل دهه ۱۹۰۰ منجر به در هم شکستن امپراطوری نفت راکفلر به کمپانی های بیشتر کوچکتری، که شامل کمپانی های چون اکسان (Exxon) و موبیل (Mobile) می شود، شد. ولی در اواخر دهه ۱۹۹۰، وقتی که اکسان (Exxon) و موبیل (Mobile) اعلام داشتند که در صدد ادغام هستند، نشانه ای از نگرانی در مردم دیده نشد، گرچه دولت پیش از تایید این ادغام، خواستار امتیازاتی شده بود. قیمت بنزین پایین بود و کمپانی های نفتی به اندازه کافی قدرتمند بودند که رقابت به طرز سالمی به جلو رود.

**حذف نظارت دولت بر حمل و نقل**

با وجود اینکه هدف قانون ضد انحصار ملی افزایش رقابت در بازار بوده، نظارت های دیگر اثری معکوس داشته اند. وقتی که آمریکاییان در باره تورم دهه ۱۹۷۰ بیش از حد نگران شدند، نظارتی که باعث کاهش رقابت در بازار شده بود، تحت بررسی مجدد قرار گرفت. در موارد مختلفی، دولت تصمیم به تسهیل کنترل در مواردی که نظارت، کمپانی ها را از فشارهای بازار مصون می داشت، گرفت. صنعت حمل و نقل اولین هدف این حذف نظارت دولت بود. کنگره، تحت ریاست جمهوری پرزیدنت کارتر (۸۱ - ۱۹۷۷) با تدوین یک سری قوانین، بیشتر سپرهای نظارتی را که در جوار صنایع هواپیمائی، حمل و نقل و راه آهن کشیده شده بود، از بین برد. شرکت ها اجازه یافتند تا از هر مسیر هوایی، زمینی و یا خط آهن که مایلند با یکدیگر رقابت کرده و با آزادی بیشتری نرخ های خود را ارائه دهند. در پیش روی حذف نظارت دولت در صنعت حمل و نقل کنگره نهایتاً دو نظاره گر اقتصادی عمده را از بین برد: کمیسیون بازرگانی بین ایالتی ۱۰۹ ساله و هیئت هوانوردی مدنی ۴۵ ساله.

گرچه اثرات دقیق این حذف نظارت را به سختی می توان اندازه گرفت ولی، بروشنی باعث اغتشاش در صنایع مزبور شد. مثلاً خطوط هوایی را در نظر بگیرید. پس از آنکه کنترل دولت از این صنعت برداشته شد، خطوط هوایی تلاش در مانور دادن در این جو تازه و کم اطمینان تر کردند. رقبای جدیدی وارد بازار شدند که اغلب خلبانان و کارمندان غیر اتحادیه ای را با دستمزد کمتر استخدام و خدمات ارزان و "بی تکلف" ارائه می دادند. کمپانی های بزرگ که به نرخهای تعیین شده توسط دولت که تضمین تامین هزینه هایشان را می کرد عادت کرده بودند، خود را مواجه با مشکلاتی زیاد در صحنه رقابت یافتند. برخی - - همچون خطوط هوایی پان آمریکن ورلد (Pan American World)، که برای بسیاری از آمریکائیهها مترادف با دوره مسافرت هوایی سرنشین دار بود و خطوط هوایی ایسترن (Eastern) که در طی یک سال از هر خط هوایی آمریکائی بیشتر مسافر نقل و انتقال می داد - - شکست خوردند. خطوط هوایی یونایتد (United)، بزرگترین خط هوایی کشور، دچار مشکل شد و وقتی که کارمندان خط هوایی مزبور موافقت به خرید آن کردند، از مهلکه نجات یافت.

مصرف کنندگان نیز تحت تاثیر این جریانات قرار گرفتند. بسیاری ظهور شرکت های تازه و خدمات جدید را گنج کننده یافتند. تغییر در نرخ پروازها نیز همراه کننده بود و همیشه به رضایت مشتریان نمی انجامید. انحصار طلبان و کمپانی های نظارت شده عموماً نرخ ها را چنان تعیین می کردند تا نیازهای در آمد کل آنها کاملاً تامین شود، بدون نگرانی از اینکه چقدر هر یک از این خدمات هوایی مجزا هزینه خود را متقبل می شود. وقتی که خطوط هوایی تحت نظارت بودند، نرخ پروازهای بین ایالتی و دیگر مسیرهای راه دور، و سرویس به شهرهای بزرگ، عموماً به مقدار زیادی بالاتر از هزینه واقعی پرواز از طریق آن خطوط تعیین می شد در حالیکه نرخ خطوط کوتاهتر و گرانتر و نرخ پرواز به مناطق کم جمعیت تر پایین تر از ارائه خدمات به این مناطق تعیین می شد. با حذف نظارت دولت، این سیستم نرخ گذاری بهم خورد چون رقبای کوچکتر بزودی پی بردند که با تمرکز بر روی بازارهای پر حجم، که در آنها نرخها بشکلی مصنوعی بالا بود، قادر به کسب منفعت می باشند.

با پایین آوردن نرخ بلیط جهت مقابله با رقبا، خطوط هوایی بزرگتر، اغلب به این نتیجه رسیدند که یا نرخ را پایین آورده و یا سرویس به بازارهای کم منفعت و کوچکتر را قطع کنند. برخی از این سرویس ها بعدها پس از آنکه خطوط هوایی "رفت و آمد کننده مکرر" جدید، که اغلب بخشی از خطوط هوایی بزرگتر محسوب می شدند، سر بر آوردند، مجدداً برقرار شد. این خطوط هوایی کوچکتر سرویس های کمتر و نه چندان راحتی را (با استفاده از هواپیماهای پره دار قدیمی در عوض جت) مهیا ساختند ولی در کل، بازارهایی که ترس از



دست دادن کل سرویس هوایی را داشتند، لا اقل این سرویس را داشتند. بیشتر کمپانی های حمل و نقل اساساً مخالف حذف نظارت دولت بودند، ولی بعدها آنرا با اکراه پذیرفتند. برای مشتریان، موقعیت، ترکیبی از هر دو بود. بسیاری از خطوط هوایی ارزان که در روزهای اولیه حذف نظارت دولت سربرآورده بودند، ناپدید شدند و همچنین موجی از ادغامات در میان خطوط هوایی دیگر، رقابت را در بازارهای معینی کاهش داد. معهذاً، تحلیل گران در کل موافقت دارند که نرخ بلیط های هوایی اکنون پایین تر از آن نرخی است که اگر نظارت ادامه یافت می بود و مسافرت هوایی در حال رونق است. در سال ۱۹۷۸، سالی که حذف نظارت دولت بر خطوط هوایی آغاز شد، مسافری ۲۲۶،۸۰۰ میلیون مایل ( ۳۶۲،۸۰۰ میلیون کیلومتر) را از طریق خطوط هوایی آمریکا طی کردند. در سال ۱۹۹۷، این رقم سه برابر شد، و به ۶۰۵،۴۰۰ میلیون مایل ( ۹۶۸،۶۴۰ کیلومتر) رسید.

### ارتباطات

تا دهه ۱۹۸۰ در آمریکا واژه " کمپانی تلفن " مترادف با شرکت تلفن، تلگراف آمریکا ( AT&T ) بود. تقریباً تمامی عرصه های داد و ستد تلفن را کنترل داشت. شعبات منطقه ای این کمپانی، که به " بلهای کوچک ( Baby Bells )" شناخته می شد، اندک انحصارطلبان نظارت شده بودند که حق انحصاری در عرضه خدمات در مناطق ویژه ای را دارا بودند. کمیسیون ارتباطات فدرال ( FCC ) نرخ مکالمات از راه دور بین ایالات را نظارت می کرد، در حالیکه ناظرین ایالتی نرخ های مکالمات راه دور درون ایالت و مکالمات تلفنی محلی را تعیین می کردند. دولت اذعان داشت که شرکت های تلفن همچون شرکت های برق، انحصارات طلب هستند. رقابت، که ظاهراً نیاز به کشیدن خطوط چند گانه به مناطق ملزم را ملزم می ساخت، ممکن بنظر می رسید. این طرز فکر با آغاز دهه ۷۰ وقتی که تحولات تکنولوژیکی عظیم پیشرفته هایی سریع در ارتباطات را نوید داد، تغییر یافت. شرکت های مستقل اعلام داشتند که قادر به رقابت با AT&T هستند. آنها ادعا می کردند که انحصارطلبی AT&T، از طریق امتناع ورزیدن به صدور اجازه به آنها در جهت اتصال به شبکه عظیم خود، عملاً آنها را مسکوت گذاشته است. حذف نظارت ارتباطات در دو مرحله بزرگ صورت گرفت. در سال ۱۹۸۴، دادگاه عملاً به انحصار طلبی تلفن AT&T پایان داد و غول ارتباطات را مجبور ساخت تا شرکت های وابسته منطقه ای خود را جدا سازد AT&T. بخش عمده ای از دادوستد تلفن راه دور را هنوز در دست داشت ولی رقابای شدیدی چون کمپانی ارتباطی ام سی آی ( MCI ) و یا شرکت ارتباطاتی اسپرینت ( Sprint ) برخی از این سهم را تصاحب کردند. این جریان نشان داد که رقابت قادر به پایین آوردن قیمت ها و ارائه سرویس برتر منجر می شود. یک دهه بعد، فشار بر سر انحصار طلبی بیبی بل ها ( Baby Bell ) بر سر سرویس تلفن محلی بالا گرفت. تکنولوژی های نوین - شامل کیبل تی وی ( Cable TV )، بی سیم، اینترنت و احتمالاً راه های دیگر، به افراد راههای دیگری در مقایسه با خطوط تلفن محلی نشان داد. اقتصاد دانان می گفتند که قدرت عظیم انحصارطلبی شرکت های تلفن این تحولات تکنولوژیکی را خنثی می کند. بویژه این که رقبا هیچ گونه شانس برای بقا ندارند مگر اینکه لاف بطور موقتی، قادر به اتصال به شبکه های کمپانی های بزرگتر شوند - چیزی که بیبی بل ها به طرق گوناگون با آن مخالفت داشتند.

در سال ۱۹۹۶، کنگره آمریکا با تصویب قانون ارتباطات ( Telecom. Act ) سال ۱۹۹۶ چاره ای به میان گذاشت. این قانون به کمپانی های تلفن راه دور همچون AT&T، و کیبل تی وی ( Cable TV ) و دیگر کمپانی های نوپا اجازه داد تا وارد داد و ستد تلفن محلی شوند. بر طبق این قانون انحصار گرایان منطقه ای باید اجازه دهند تا رقبا جدید به شبکه های آنها وصل کنند. این قانون جهت تشویق شرکت های منطقه ای برای خوش آمد گفتن به ورود رقبا اعلام داشت که این شرکت های منطقه ای به محض اینکه رقابت جدید در حوزه آنها پا گرفت، اجازه وارد شدن به داد و ستد راه دور را دارند. در پایان دهه ۱۹۹۰، هنوز خیلی زود بود تا اثرات این قانون جدید را حس کرد گرچه علائم مثبتی دیده میشد. انبوهی از کمپانی های کوچکتر شروع به ارائه سرویس تلفن محلی، بویژه در مناطق شهری نمودند، جائیکه دسترسی به تعداد زیادی از مشتریان با هزینه کمتر بود. تعداد مشترکین تلفن های موبیل سرعت زیاد شد. تعداد بیشماری از ارائه دهندگان سرویس اینترنت جهت وصل خانوارها به شبکه جهانی اینترنت، بوجود آمدند. تحولات دیگری نیز صورت گرفت که کنگره انتظار آنها را نداشت. تعداد زیادی از کمپانی های تلفن ادغام شدند و بیبی بل ها سدهای فراوانی را جهت جلوگیری از ورود رقبا به عرصه خود برپا کردند. کمپانی های منطقه ای جهت ورود به ارائه

خدمات راه دور بسیار آهسته عمل کردند. در عین حال، برای برخی از مصرف کنندگان - - بویژه مشترکین خانگی و افراد ساکن در مناطق حومه که تا پیش از این سرویس تلفن آنها توسط مشتریان شهری و دادوستد ها سوبسیده می شد - - حذف نظارت باعث افزایش قیمت ها

**مورد** **ویژه** **بانکداری**

در رابطه با نظارت، بانکها از موارد ویژه بشمار می روند. از یک طرف، آنها داد و ستدهای خصوصی هستند همچون سازندگان تولید کنندگان اسباب بازی و کمپانی های فولاد. از طرف دیگر آنها همچنین در اقتصاد، نقشی عمده ایفا میکنند و از این رو رفاه همه کس را در بر می گیرند و نه فقط مشتریان خود را. از دهه ۱۹۳۰ به بعد، قواعد و قوانینی جهت تشخیص موقعیت واحد بانکها تدوین شده است. یکی از مهمترین این قواعد و قوانین، بیمه سپرده است. در طی کساد عظیم دهه ۱۹۳۰، کاهش اقتصادی آمریکا وقتی که تعداد زیادی از دارندگان حساب سپرده، با نگرانی از اینکه بانکهایی سقوط خواهند کرد، در صدد برداشت تمامی وجوه و سرمایه های خود در آن واحد کردند، وخیم تر شد. در نتیجه، " یورش " به بانکها، دارندگان حساب های سپرده اغلب با حالتی وحشت زده در خیابانها صف می کشیدند تا پول خود را از بانکها بیرون بکشند. بسیاری از بانکها، منجمله آنهایی که از روی احتیاط عمل می کردند، بعلت آنکه به سرعت کافی قادر به تبدیل تمامی دارایی خود به پول نقد جهت رضایت خواسته مشتریانانشان نبودند، سقوط کردند. در نتیجه، عرضه پولی که بانکها قادر به ارائه به واحد های صنعتی و داد وستدها به صورت وام بودند، کمتر و کمتر شد که خود به فرسایش اقتصادی بیشتری انجامید. بیمه سپرده جهت جلوگیری از چنین یورش هایی به بانک ها تدبیر شد. دولت اعلام کرد که تا حد معینی - - اکنون صد هزار دلار است - - از سپرده های مردم پشتیبانی و حفاظت می کند. اکنون، اگر بانکی در مشکل مالی بیفتد، دارندگان حساب لزومی برای نگرانی ندارند. آژانس بانک بیمه - دولت، معروف به شرکت بیمه سپرده ( FDIC ) دولت، با استفاده از وجوه جمع آوری شده بشکل حق بیمه از خود بانکها، پول دارندگان حسابها را می پردازد. دولت در صورت لزوم همچنین از در آمد مالیاتهای عمومی جهت حفاظت دارندگان حساب از ضرر استفاده می کند. نظارت کنندگان جهت محافظت دولت از ریسک مالی بی حساب، بانکها را مورد نظارت قرار داده و اگر موردی یافت شود که بانکی در پی دست زدن به ریسک های بی جاست، عمل های موثر و اصلاح کننده ای برمی دارد.

عصر نیودیل ( New Deal ) دهه ۱۹۳۰ نیز به قوانین جلوگیری بانکها از وارد شدن به دادوستد بیمه و اوراق بهادار، شتابی مخصوص داد. بسیاری از بانکها تا قبل از کساد عظیم، دچار مشکل، شدند. بانکها ریسکهای زیادی در بازار بورس می کردند و یا گه و بیگاه وام هایی به کمپانی های صنعتی می دادند که در آنها سرپرستان و کارمندان بالا رتبه بانک منافع شخصی داشتند. سیاستمداران دوره کساد عظیم، مصمم جهت جلوگیری از وقوع مجدد چنین دورانی، قانون گلاس استیگل ( Glass- Steagall ) را وضع نمودند که ادغام داد وستد بانکداری، اوراق بهادار و بیمه را ممنوع می ساخت. این نظارت ها در دهه ۱۹۷۰ جنجال برانگیز شد و این وقتی بود که بانکها شکایت کردند که اگر به آنها اجازه داده نشود که خدمات مالی دیگری به مشتریان خود عرضه کنند مشتریان خود را به دیگر کمپانی های مالی از دست دهند.

دولت با ارائه آزادی بیشتر به بانکها جهت ارائه انواع جدیدی از خدمات مالی جدید، دست بکار شد. در اواخر سال ۱۹۹۹، کنگره آمریکا لایحه مدرنیزه کردن خدمات مالی ۱۹۹۹ را تصویب کرد که باعث قانون گلاس - استیگل شد. قانون جدید، ماورای آزادی قابل توجهی که بانکها تا به آن وقت داشتند پیش رفت و اجازه داد تا بانکها از خدمات بانکداری گرفته تا تضمین اوراق بهادار را به مشتریان ارائه دهند. قانون اجازه داد که بانکها، شرکت های بیمه و اوراق بهادار تشکیل غولی های مالی داده تا بتوانند طیفی از خدمات مالی که، شامل شرکت های سرمایه داری، سهام و اوراق قرضه، بیمه و وام ماشین باشد را ارائه دهند. این قانون نیز همچون قوانین عدم نظارت حمل و نقل، ارتباطات و دیگر صنایع، انتظار می رفت تا موجی از ادغامات را در میان انستیتوهای مالی بوجود آورد. بطور کلی، قانون نیودیل موفق بود و سیستم بانکداری آمریکا در سالهای پس از جنگ جهانی دوم به سلامت خود بازگشت. ولی مجدداً در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با مشکلاتی که قدری بخاطر نظارت اجتماعی بود مواجه شد. پس از جنگ، دولت مایل به ترویج و رونق افراد به صاحب خانه شدن شد و از این رو بخش بانکداری جدیدی را بنام صنعت پس انداز و وام گشود - - تا بر روی وام های دراز مدت مسکن، که وام مسکن خوانده می شود تمرکز کند. این صنعت با مشکلی عظیم مواجه شد: وام مسکن معمولاً ۳۰ ساله است و نرخ بهره ای ثابت را به همراه دارد، در حالیکه بیشتر سپرده ها، مدت های کوتاهتری را به همراه دارند. وقتی که نرخ بهره کوتاه مدت از نرخ وام مسکن های

دراز مدت می رسد، این صنعت پول از دست میدهد. نظارت کنندگان جهت حفاظت این انستیتوهای مالی و نیز بانکها علیه چنین پیش آمدی، تصمیم به کنترل نرخ بهره در سپرده ها گرفتند. تا مدتی این سیستم بخوبی کار کرد. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تقریباً تمامی آمریکائیان وام S&L برای خرید مسکن می گرفتند و نرخ های بهره پرداختی در سپرده های نگهداری شده در S&L پایین بود ولی میلیونها آمریکائی پول های خود را در آنجا می سپردند چون بیمه سپرده آنها برای سرمایه گذاری امن بود با آغاز دهه ۱۹۶۰، نرخ بهره با تورم شروع به افزایش کرد. تا دهه ۱۹۸۰، بسیاری از صاحبان حساب با گذاشتن سپرده خود در بازار پول و دیگر اموال غیر بانکی، بدنبال منفعت بیشتر افتادند. بانکها و شرکت های پس انداز و وام در یک فشار مالی قرار گرفتند چون قادر به جذب سپرده های جدید که موجودی اوراق بهاداروام های دراز مدتشان را تامین کند نبودند.

دولت جهت پاسخگویی به مشکلات آنها در دهه ۱۹۸۰ شروع به از بین بردن تدریجی حداکثر مجاز نرخ بهره در سپرده موسسات پس انداز و وام و همچنین بانک ها کرد. با اینکه این به انستیتو ها کمک کرد تا مجدداً مشتریان را جذب سپرده کند، باعث ضررهای عظیم و گسترده ای در موجودی اوراق بهادار وامهای مسکن موسسات پس انداز و وام، که تا حد زیادی نرخ های بهره پایین تری از آنچه S&L به دارندگان حساب های سپرده پرداخت می کرد، بدست می آورد، شد. در پاسخ به این شکایات ها، کنگره مجدداً محدودیت های موجود در

پرداخت وام را سهل تر ساخت به شکلی که S&L ها قادر به سرمایه گذاری های پر منفعت تر شدند. بویژه، کنگره اجازه داد تا این انستیتوها در کار وام به مشتریان، وارد داد وستد ها و معاملات املاک بازرگانی شوند. کنگره همچنین برخی از شیوه های نظارت حاکم بر مقدار

سرمایه سپرده ها در S&L ها را، رفع نمود. S&L ها از ترس اینکه مبدا محجور شوند وارد فعالیت های پر مخاطره ای چون داد وستد معاملات املاک شدند، در برخی از موارد، این کسب و کارهای مخاطره آمیز وقتی که شرایط اقتصادی نامطلوب شد بی منفعت از آب در آمد. در واقع کنترل برخی از این موسسات به دست افراد نادرست افتاده و آنها را غارت کردند و بسیاری، ضررهای هنگفتی را متحمل شدند. دولت به جهت تنگنای مالی و فشارهای سیاسی که باعث تقلیل تعداد ناظرین بر این موسسات شده بود، خیلی دیر این بحران را شناخت. بحرانهای S&L در طی چند سال تبدیل به بزرگترین رسوایی مالی در تاریخ آمریکا گشت. تا پایان دهه، تعداد زیادی از موسسات S&L ورشکسته شدند؛ حدود نیمی از S&L ها که از سال ۱۹۷۰ مشغول کار بودند در سال ۱۹۸۹ از بین رفتند. شرکت بیمه وام و پس انداز (FSLC)، که پول دارندگان حساب را تضمین می کرد، خود ورشکسته شد. در سال ۱۹۸۹، کنگره و پرزیدنت موافقت کردند که با اقداماتی مشخص و نیز از طریق پول مالیات دهندگان که لایحه اجرا، بهبود، اصلاح انستیتوهای مالی (Financial Institutions Reform, Recovery, and Enforcement Act) خوانده می شود، به نجات صنعت S&L روند. این قانون مبلغ ۵۰ بلیون دلار را جهت بستن انستیتوهای S&L ورشکسته اختصاص داد. قانون همچنین ابزار نظارت کننده بر انستیتوهای مالی را کاملاً تغییر داده و محدودیت های موجودی اوراق بهادار تازه ای را اعمال داشت. یک آژانس دولتی جدید بنام شرکت تراست رزولوشن

(Resolution Trust Corp) تشکیل شد تا حساب انستیتوهای ورشکسته را تصفیه کند. در ماه مارس ۱۹۹۰، مبلغ 78 هزار میلیون دلار دیگر به حساب RTC ریخته شد. ولی مقدار کل هزینه پاکسازی این موسسات بالا و بالاتر رفته و به حد ۲۰۰ هزار میلیون دلار بالغ شد.

آمریکائیان پس از جنگ درسهای بسیاری از تجربه شان با سیستم نظارت بانکداری آموختند. اولین درس این بود که بیمه سپرده دولت، حفاظتی برای خرده پس انداز کنندگان بود و با کاهش خطر یورش به بانک ها، کمک به ثبات سیستم بانکی می نماید. دوم آنکه، کنترل نرخ بهره کاری نیست. سوم، دولت نمی بایست عملکرد بانک های سرمایه داری را هدایت کند؛ در عوض، سرمایه گذاری باید بر اساس نیروهای بازار و ارزش اقتصادی تعیین شود. چهارم، بانکهایی که به خودی ها وام می دهند و یا کمپانی هایی که با خودیها دست دارند می بایست به دقت تحت نظارت قرار گرفته و عملیات آنها محدود شود. پنجم، وقتی که بانکها ورشکسته می شوند، باید بسرعت تمام



بسته شده، پس اندازهایشان پس داده و وام های آنها به دیگر انستیتو های مالی مطمئن تر انتقال داده شود. صرفاً باز نگهداشتن انستیتوهای ورشکسته سیستم وام دهی را از حرکت باز داشته و فعالیت اقتصادی را مختل می سازد. نهایتاً، با اینکه باید به بانکها پس از ورشکسته شدن اجازه داده شود تا سقوط کنند، ولی آمریکائیان معتقدند که دولت مسئولیت مستمری جهت نظارت آنها داشته و می بایست آنها را از درگیر شدن در وامهای پر مخاطره که به کل اقتصاد ضرر می زند دور نگاه دارد. نظارت کنندگان، علاوه بر نظارت مستقیم، روز به روز به اهمیت بانکها در زمینه افزایش سرمایه شان تاکید می ورزند. مقتضیات سرمایه گذاری در کنار اینکه به بانکها وجه لازم را در صورت رخداد یک ضرر ارائه می دهد، صاحبان بانکها را ترغیب می کند که به شکلی مسئولانه عمل کنند چون آنها این وجوه را در صورت سقوط بانکها از دست خواهند داد. نظارت کنندگان همچنین بر اهمیت ملزم ساختن بانکها جهت ارائه وضعیت مالی شان تاکید می کنند؛ بانکها اگر فعالیت ها و وضعیت مالی شان در اختیار مردم باشد، به احتمال زیاد بشکلی مسئولانه عمل خواهند کرد.

**حفاظت از محیط زیست**

نظارت بر عملکردهایی که به محیط زیست مربوط می شود، تحولی نسبتاً نوین در آمریکا بشمار می رود ولی نمونه خوبی از دخالت دولت در اقتصاد برای یک اجتماعی محسوب می شود. با شروع دهه ۱۹۶۰، آمریکائیان روز به روز بیشتر نگران تاثیر رشد صنعتی بر محیط زیست شدند. دود موتور ماشین ها و دیگر اشکال آلودگی هوا در شهرهای بزرگتر شناخته شد. آلودگی نشانگر آنچه اقتصاددانان آنرا "برونی" می خوانند شد - هزینه ای که ذات انجام دهنده قادر به فرار از آن بوده ولی کل جامعه باید آنرا متحمل شود و بپردازد. برخی از کارشناسان محیط زیست، با ناتوانی نیروهای بازار در حل چنین مشکلاتی اعلام داشتند که دولت تعهدی اخلاقی جهت حفظ بوم سامانه (اکوسیستم) آسیب پذیر کره زمین دارد حتی اگر انجام چنین کاری تا حدی مستلزم قربانی کردن رشد اقتصادی گردد. از این رو یک سری قوانین جهت کنترل آلودگی، منجمله قانون هوای پاک ۱۹۶۳، قانون آب پاک ۱۹۷۲ و قانون آب آشامیدنی سالم ۱۹۷۴، وضع شد. طرفداران محیط زیست در دسامبر ۱۹۷۰ با تاسیس آژانس حفاظت محیط زیست (EPA)، که برخی از برنامه های دولتی را که مسئول حفاظت محیط زیست بودند، زیر یک چتر جمع می نمود، به هدف بزرگی نائل آمدند EPA. مسئول تدوین و اجرای حدود قابل تحمل آلودگی بوده و برنامه های زمان بندی شده ای را وضع می کند تا آلوده کنندگان را ملزم به اطاعت از استانداردهای وضع شده نماید؛ از آنجائیکه بیشتر مقررات تازه هستند، به صنایع وقت کافی، اغلب تا چند سال، داده می شود تا از استانداردها متابعت کنند. EPA همچنین صاحب اختیار هماهنگ کردن و حمایت از تحقیقات و تلاشهای ضد آلودگی در سطح ایالتی و دولتی، گروههای مردمی و بخش خصوصی و انستیتوهای آموزش و دانشگاهها نیز می باشد. ادارات منطقه ای EPA، برنامه های منطقه ای تصویب شده جهت فعالیتهای جامع محیط زیستی را طرح ریزی، هدایت و به اجرا در می آورند. اطلاعات جمع آوری شده از آغاز تاسیس آژانس حفاظت از محیط زیست نشانگر بهبودی های عظیمی در امر کمیت محیط زیست است؛ برای مثال، کشور شاهد کاهش تقریباً تمامی انواع آلوده کنندگان هوا بوده است. در سال ۱۹۹۰ بسیاری از آمریکائیان بر این اعتقاد بودند که کوشش های عظیم تری جهت مبارزه با آلودگی هوا لازم است. کنگره تبصره های مهم تری را به قانون هوای پاک ضمیمه نمود و تمامی آنها با امضای پرزیدنت جرج بوش (1989-1993) بصورت قانون در آمد. قوانین سیستم بازاری مبتکرانه ای را جهت تضمین کاهش گسیل سولفور دای اکسید، که تولید باران اسیدی میکند، اتخاذ نمودند. اعتقاد بر این است که این نوع آلودگی باعث خسارات جبران ناپذیری به جنگل ها و دریاچه ها، بویژه در کرانه شرقی ایالات متحده و کانادا می شود.

**گام های بعدی چیست؟**

به احتمال قوی جدایی لیبرال - محافظه کار در نظارت بر محیط زیست، ایمنی و بهداشت محل کار از همه عمیق تر و جدی تر است، گرچه نظارت های دولتی دیگر نیز تا اندازه ای عمیق می باشد. دولت در دهه ۱۹۷۰ با شدت هر چه تمامتر به نظارت اجتماعی ادامه داد ولی رئیس جمهور جمهوری خواه رونالد ریگان (۱۹۸۱ - ۱۹۸۹) در دهه ۱۹۸۰ در صدد محدود کردن این نظارتها برآمد و تا حدی نیز به موفقیت رسید. نظارت آژانس هایی چون اداره ایمنی حمل و نقل اتوبان های ملی و اداره بهداشت و ایمنی کاری (OSHA) به طرز قابل توجهی تا چند سال کاهش

یافت. این کاهش نظارت تا حدی توسط مواردی چون منازعه بر سر اینکه آیا NHTSA می بایست استاندارد فدرال را که کلیه سازندگان اتومبیل را ملزم می سازد که در اتومبیل ها کیسه هوا نصب کنند ( وسایل ایمنی که در زمان یک تصادم ناگهانی باد می شوند و سرنشینان اتومبیل را محافظت می کنند) اعلام کند شدت یافت. نهایتاً سازندگان اتومبیل ملزم شدند که به نصب چنین وسایلی را در اتومبیل ها نصب کنند.

نظارت اجتماعی پس از انتخابات کلینتون دمکرات در سال ۱۹۹۲، تحرکی نوین یافت. ولی حزب جمهوری خواه که در سال ۱۹۹۴ کنترل کنگره را برای اولین بار در عرض ۴۰ سال پیش از آن بدست گرفت مجدداً نظارت کنندگان اجتماعی را در حالت تدافعی قرار داد. این یک حس محتاطانه جدیدی را در آژانس های همچون OSHA بوجود آورد.

EPA در دهه ۱۹۹۰، تحت فشار قضایی شدید و با چرب زبانی و نه روش سخت نظارت مستقیم از داد و ستدها خواست تا به حفاظت محیط زیست توجه نمایند. آژانس از کارخانجات اتومبیل سازی و شرکت های برق خواست تا ذرات ریز دوده ای را که عملیات آنها به هوا پخش می کند کاهش دهند و با مقامات و سازمانهای مسئول همکاری کرد تا مواد آلوده کننده آنها و زباله های چون کودهای شیمیائی مزارع را کنترل کند. در عین حال، آل گور (Al Gore) معاون پرزیدنت کلینتون در طول دو دوره ریاست جمهوری، که طرفدار پر و پا قرص قوانین حفاظت از محیط زیست بوده، با مبارزه علیه آلودگی هوا جهت جلوگیری از گرم شدن زمین، اتومبیل های فوق کاراً که مواد آلوده کننده کمتری به هوا می فرستند و تشویق نمودن افرادی که از سیستم حمل و نقل عمومی استفاده میکنند به پشتیبانی از خط مشی های EPA برخاست.

دولت در عین حال سعی در استفاده از مکانیسم های قیمت جهت نایل آمدن به اهداف نظارتی خود، به امید که لا اقل این روش کمتر از بقیه روش ها مخل نیروهای بازار است، کرده است. برای مثال، دولت سیستم اعتبارات آلودگی هوا را تدبیر کرد که به کمپانی ها اجازه می دهد که در بین خود اعتباراتی را رد و بدل کنند. کمپانی هایی که قادر به برآوردن شرایط و درخواستهای لازمه جهت آلودگی هوا به کمترین هزینه برآیند قادرند اعتبار را به کمپانی های دیگر بفروشند. مقامات امیدوار بودند که از این طریق اهداف کنترل آلودگی به کارآترین وجه به انجام می رسد. حذف نظارت اقتصادی تا پایان ۱۹۹۰ طرفدارانی پیدا کرد. برخی از ایالات به کنترل نظارت بر تاسیسات برق، که بواسطه عرضه سرویس به مناطق گوناگون که جدای از یکدیگر بودند به شکل مسئله ای بغرنج در آمده بود، پایان دادند. مخلوط کردن تاسیسات عمومی و خصوصی و هزینه های هنگفت حاصله که در طی تاسیس تاسیسات تولید برق بوجود آمده بود پیچیدگی این امر را چندین برابر ساخت.

#### منابع

- [1] موسی غنی نژاد، ۱۳۹۰. اقتصاد و دولت، ۶، ۱۴-۲۰.
- [2] جمشیدپژویان، ۱۳۹۹. اقتصاد بخش عمومی ۱۴-۳۰۲۰.